

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم بر حسب آنچه در کتاب **موقف الرافضة** آمده که از کتاب سقیفه سلیم بن قیس هلالی نقل کرده است روایاتی را که ظهور و بلکه تصریح دارد به اینکه در قرآن کریم تحریف واقع شده است؛ دو روایت نقل کرده که آنها را خواندیم؛ بعد می‌گوید: **ففي هذين الخبرين وغيرهما من الاخبار الكثيرة التي رواها سليم بن قيس في كتاب هذا التصريح بوقوع التحريف في القرآن الكريم** در این روایات تصریح شده که در قرآن کریم تحریف واقع شده است. حالا ما باشیم و این دو روایتی که خواندیم و این شخص مجهول العنوان نقل کرده است، سؤال این است که کجای این دو روایت تصریح به وقوع تحریف در قرآن کریم دارد؟ مضمون هر دو روایت این بوده است که در نزد امیرالمؤمنین (ع) قرآنی بوده که آن حضرت بعد از وفات پیامبر اکرم (ص) جمع‌آوری کرده و آنها را به خلیفه اول و دوم عرضه کرده است. کجای این روایات تصریح به این دارد که در قرآن کریم تحریف واقع شده است؟

نکته‌ای قابل تأمل این است که اگر واقعاً در قرآن، در زمان خود صحابه، بعد از پیامبر، امیرالمؤمنین اضافه‌ای فرموده بود یا از قرآن چیزی را کم کرده بود، چطور می‌آید به ابابکر و عمر می‌فرماید این قرآنی است که من جمع کردم؟. بنابراین، معلوم می‌شود که این قرآن از نظر اصل قرآن بودن، تفاوتی با قرآن‌های موجود و در اختیار دیگران نداشته است؛ که اگر واقعاً تفاوت داشت، باید ابوبکر و عمر می‌گفتند این قرآن غیر از قرآنی است که بر پیامبر نازل شده است؛ در حالیکه عمر در جواب گفت: آنچه نزد خود ما هست، ما را از قرآن تو بی‌نیاز می‌کند؛ یعنی می‌خواهد بگوید از نظر اصل آیات قرآن، با آیات قرآن شما فرقی ندارد. این يك نکته‌ی بسیار مهمی است که اگر خود اینها دقت در آن کنند، می‌فهمند که تحریفی در آن قرآن نبوده است. بعد می‌گوید: و هو ما يؤكد أنه يقول بتحريف القرآن الكريم که بطلان این مطلبش روشن شد و عرض کردیم.

تحقیقی نسبت به رد و قبول کتاب سلیم

اما نکته‌ی مهم این است که این شخص مراجعه نکرده، ببیند آیا کتاب سلیم بن قیس هلالی از نظر امامیه مورد قبول است یا نه؟ برقی در مورد سلیم بن قیس هلالی نوشته است **من الأولياء من أصحاب أمير المؤمنين (ع) و إمام الحسن و إمام الحسين و إمام السجاد و إمام الباقر (ع)** اولاً روی کلمه «اولیاء» در رجال بحث است که آیا دلالت بر تعدیل دارد یا نه؟ بسیاری از علما می‌گویند که این تعبیر دلالت بر تعدیل ندارد؛ فوqش این است که فقط بر مدح دلالت می‌کند؛ اگر راوی امامی باشد، خبر، خبر قوی می‌شود، و اگر راوی غیر امامی باشد، خبر، حسن می‌شود. پس در این که خود سلیم بن قیس ممدوح است، بحثی نیست و تردیدی وجود ندارد؛ اما همه حرف در کتاب اوست که آیا مورد قبول علمای امامیه هست یا نه؟

نظرات علما در مورد کتاب سلیم بن قیس

ابن غضائري مي‌گويد و الكتاب موضوع لا مريه فيه اين كتاب مجعول است و دو شاهد براي آن ذكر مي‌كند؛ شاهد اول اينكه در اين كتاب نوشته محمد بن ابي بكر وقتي كه ابو بكر در حال احتضار و وفات بود، رفت پدرش را موعظه كرد؛ در حالي كه محمد بن ابي بكر در آن زمان سه سال بيشتر نداشت؛ چطور يك بچه سه ساله مي‌تواند برود موعظه بكند؛ و شاهد دوم آن كه در اين كتاب نوشته شده است كه ائمه سيزده نفر هستند و نه دوازده نفر. اين دو را شاهد گرفته است بر اين كه اين كتاب مجعول است. مرحوم شيخ مفيد در كتاب **تصحيح الاعتقاد** مي‌گويد **ان هذا الكتاب غير موثق به** اين كتاب مورد اعتماد ما نيست، و قد **حصل فيه تخليط و تدليس** در آن تخليط و تدليس وجود دارد. سابق بر اين نيز عرض كردم كه در زمان ما به خاطر وجود چاپ، امكان تدليس كمتر است؛ اما در زمان قديم، اينطور نبوده و كسي كه مي‌خواست كتاب سليم را داشته باشد، مي‌رفت كتاب را از كسي كه داشت مي‌گرفت و آن را استنساخ مي‌كرد و از روي آن مي‌نوشت.

مرحوم شيخ مفيد در ادامه مي‌گويد: **فينبغي للمتدين ان يجتنب العمل بكل ما فيه و لا يعول علي جملته** آدم متدين نبايد به همه آنچه كه در اين كتاب آمده است، عمل و اعتماد كند و **التقليد لرواته** نبايد هر حديثي كه در اين كتاب آمده است را نقل كند و **اليفزع الي العلماء فيما تضمنه من الاحاديث** و شخص بايد پناه ببرد به علماء نسبت به احاديثي كه اين كتاب وجود دارد **ليوقفوه علي الصحيح منها و الفاسد** تا اينكه آنها آگاهش كنند كه کدام حديث صحيح و کدام فاسد است. در مقابل نظريه ابن غضائري و شيخ مفيد دو نظر ديگر وجود دارد؛ يكي نظر مرحوم نعماني در **كتاب الغيبة**، كه درست در مقابل اينها مي‌گويد: **ان كتاب سلیم بن قيس هلالی اصل من اكبر كتب الاصول التي رواها اهل العلم حملة حديث اهل البيت (ع) و اقدمها و أن جميع ما اشتمل عليه هذا الاصل انما هو عن رسول الله (ص) و امير المؤمنين (ع) و المقداد و سلمان و ابانر و من جري مجراهم فمن شهد رسول الله و امير المؤمنين و سمع منهما و هو من اصول التي ترجع الي الشيعة و تعول اليها .**

مرحوم صاحب وسائل الشيعة نيز در خاتمه كتاب **وسائل** در فائده چهارم، راجع به كتاب سلیم بن قيس مي‌گويد: **من الكتب المعتمدة التي قامت القرائن علي ثبوتها و تواترت عن مؤلفيها او علمت صحت نسبتها اليه بحيث لم يبق فيه شك** صاحب وسائل نيز همانند نظر نعماني مي‌گويد كتاب سلیم از كتب معتمده است و بر ثبوت آن قرائني قائم شده است و نسبت به صحت اين كتاب به مؤلفش علم داريم و هيچ ترديدي نداريم. با توجه به مطالب بالا و تعارض شهاداتي كه هم راجع به مجعول بودن و هم راجع به صحيح بودن آن هست، نکته‌اي كه مطرح مي‌شود اين است كه بعد از تعارض آيا تساقط مي‌كنند و در نتيجه براي ما ثابت نمي‌شود كه كتاب سلیم بن قيس كتاب صحيحي باشد. احتمال ديگر اين است كه نسخه موجود در دست ابن غضائري با نسخه‌اي كه نزد صاحب وسائل بوده، مختلف بود.

همچنين آن نسخه كه دست شيخ مفيد بوده با نسخه‌اي كه دست نعماني بوده، فرق داشته است؛ و اين احتمال خيلي قوي است كه در بعضي از نسخ كتاب سلیم تدليس‌هايي شده است؛ مخصوصاً در آن زمانكه معاندت با شيعة بسيار زياد بوده است؛ و دنبال اين بودند كه بالاخره يكي از كتب شيعة را پيدا كنند و چيزهايي در آن داخل كنند و آن را از اعتبار ساقط كنند؛ اما نسخه‌اي كه امروز در دست ماست، آيا همان نسخه‌اي است كه از سلیم رسیده يا نه، مشكوك است؛ و لذا نمي‌شود بر آن اعتماد كرد. پس، اولاً به نظر ما بر اين كتاب نمي‌شود اعتماد كرد هر چند كه بگويم مجعول نيست؛ اما اسنادي كه در طريق اين كتاب به ما هستند، در آن افراد ضعيفي هستند؛ شيخ طوسي به دو سند اين كتاب را نقل مي‌كند كه در هر دو سندش محمد بن علي صيرفي مكّني به اباسمينه هست كه رجالين گفتند ضعيف و كذاب است. لذا، مجموعاً اصلاً نمي‌شود به اين كتاب اعتماد كرد.

پس، خود سلیم من اولياء امير المؤمنين، من اصحاب امام حسن و امام حسين و امام سجاد و امام باقر هم بوده، بحثي نيست؛ در وثاقت خودش ترديدي نيست، اما در اين كه اين كتاب مال او هست يا نه؟ باز بعضي‌ها نقل كردندكه حجاج دنبال سلیم فرستاد و مي‌خواست سلیم را بكشد كه او فرار كرد و به خانه پسر برادرش به نام ابان بن ابي عياش رفت و در لحظات آخر

زندگی‌اش گفت تو يك حق بزرگی بر من پیدا کردی و من را پناه دادی؛ من هم کتابی که روایاتی که از پیامبر و امیرالمؤمنین و ائمه بعد تا امام باقر شنیده‌ام و در آن نوشته‌ام را در اختیار تو می‌گذارم. و این شخص ابان بن ابی‌عیاش مورد تضعیف قرار گرفته است. پس، کتاب او معلوم نیست که چگونه است؛ بر فرض هم که این کتاب ثابت باشد، در طریق سندش افرادی هستند که مورد تضعیف اهل رجال قرار گرفته‌اند؛ به احادیث چنین کتابی چگونه می‌توان اعتماد کرد؟ از کجا معلوم که این حدیث را خود سلیم آورده است و دیگری آن را در کتاب داخل نکرده باشد که ما بیایم اینطور نسبت دهیم؟! پس، نتیجه بحث در مورد کتاب سلیم این می‌شود که بر فرض هم روایت را با تمام اوصاف فوق قبول کنیم، اما کجای روایت دلالت بر تحریف دارد؟ و اصلاً آیا امیرالمؤمنین با وجود هزاران نفر افرادی که قرآن را شنیده‌اند و در سینه‌هایشان ضبط کردند، می‌توانستند در آن زمان قرآنی بیاورد که در آن کم و زیاد شده باشد؛ اصلاً برای امیرالمؤمنین (ع) اعتباری باقی نمی‌ماند. این راجع به کتاب سلیم و حرفی که این شخص در اینجا ذکر کرده است.

بیان فضل بن شاذان در مورد تحریف

بعد از سلیم بن قیس، دومین شخصی که از او نقل می‌کند، فضل بن شاذان العسدي النیسابوري متوفای 260 است. راجع به فضل بن شاذان نیز رجالیین خیلی تعریف کرده‌اند؛ در مورد او نوشته است: **فهو أيضاً من القائلین بتحريف القرآن**، صرح بذلك في كتابه به نام **ایضاح بقوله ذكر ما ذهب من القرآن** می‌گوید در کتاب **ایضاح** عنوانی دارد تحت «**ذكر ما ذهب من القرآن**»، آنچه که از قرآن از بین رفته و تحریف شده است و **استدل علي ذلك ببعض الاخبار التي ثبتت عن طريق اهل السنة مما يدل علي وقوع النسخ لبعض تلك الايات من القرآن الكريم**. در این مورد بعداً خواهیم گفت خود اهل سنت قائل به نسخ تلاوت هستند که با قول به تحریف یکی است؛ این مسلم است و مرحوم آقای خوئی هم در **البيان** این را دارند. آن وقت این شخص می‌گوید فضل بن شاذان در کتاب **ایضاح** به روایاتی که اهل سنت در مورد نسخ تلاوت نقل می‌کنند، استدلال کرده است.

و غیر این روایات از اخباری که تفهید ظاهرها سقوط شيء من القرآن بعد می‌گوید و **ليس كذلك في حقيقة الامر**، و قد تعلق بتلك الاخبار يعني تمسك و جعلها دليلاً علي صحة دعوي هذه و هو يري انه قد الزم اهل السنة بهذا القول در کتاب **ایضاح** اهل سنت را الزام کرده به این که شما راهی ندارید جز این که قائل به تحریف شود حیث يقول و رویتم این روایتی است که خود شما دارید، **ان ابا بكر و عمر جمعا القرآن من اوله الي آخره من افواه الرجال بشهادة الشاهدين** این از روایاتی است که خود اهل سنت هم دارند که ابابکر و عمر بعد از فوت پیامبر، صحابه و افراد را گفتند که شهادت دهند، اگر دو نفر شهادت دادند، قبول می‌کردند که این آیه از آیات قرآن است و **ان كان الرجل واحد منهم اذا اتى بأية سمعا من رسول الله لم يقبل** اگر يك نفر شهادت می‌داد آن را قبول نمی‌کردند و **اذا جاء اثنان بأية قبلها و كتبها بعد** این شخص می‌گوید و قصده من هذا انه يريد ان يقول ان الايات التي جاء بها واحد و لم يشدها شهادة اثنین قد اسقطت من القرآن و ضاعت منه پس آیاتی که يك نفر می‌آمد و آن را شهادت می‌داد و اینها قبول نمی‌کردند، از قرآن اسقاط شده است **هذه الذي يقصده من ايراده لهذه الكلام و هو دليل بعد** می‌گوید این دلیل برآن است که این آدم یعنی فضل بن شاذان جاهل به علوم قرآن بوده است **فان المعروف ان القرآن الكريم لا يثبت الا بنقل متواتر زیرا، قرآن فقط به نقل متواتر ثابت است و ما ثبت بطريق الآحاد فليس من القرآن اجماعاً** می‌گوید فضل بن شاذان دقت نکرده که اگر يك نفر شهادت داد به اینکه این آیه از قرآن است خبر واحد است و خبر واحد بدر نمی‌خورد؛ در ثبوت قرآن ما نیاز به تواتر داریم. در اینجا باید این سؤال را پرسید که مگر شهادت دو نفر که ابوبکر و عمر قبول می‌کردند، تواتر ایجاد می‌کند؟! که در مقابل فضل بن شاذان این حرف را می‌زنند.

شما که می‌گویید در علوم قرآن آمده است که قرآن باید به تواتر ثابت شود، با این روایات خودتان چه می‌کنید که اگر دو نفر شهادت می‌دادند ابابکر و عمر قبول می‌کردند؟ آیا با دو نفر تواتر اصل می‌شود؟ این هم که راجع به فضل بن شاذان. بعد می‌گوید و قال أيضاً دوباره فضل بن شاذان می‌گوید - البته در اینجا دقت کنید که این شخص به فضل بن شاذان نمی‌گوید این حرفها

دروغ است که اگر دو نفر شهادت می‌دادند، ابا بکر و عمر قبول می‌کردند؛ او این را قبول دارد و الا اگر این روایاتش را هم قبول نداشت، بلا فاصله می‌گفت این روایات جعلی است - و قال ايضاً ثم رويتم ان عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف كانا وضعا صحيفة فيها القرآن ليكتباها فجاءت شاة فأكلة الصحيفة التي فيها القرآن فذهب من القرآن جميع ما كان في تلك الصحيفة فضل بن شاذان می‌گوید این روایت را هم شما دارید و این شخص می‌گوید هذا كذب ظاهر فإنه لم يرو أحد من علماء المسلمين هذه القصة ان عثمان و عبدالرحمن بن عوف و هو مجرد افتراء و كذب بعد می‌گوید قال المعلق في الحامش و هو منهم هذه القضية بهذه الوجه لم اراها الي الان علي ما ببالي في كتاب، نعم نظيرها مذكور في الكتب، می‌گوید کسی که بر کتاب ایضاح فضل بن شاذان تعلیقه زده، می‌گوید عین این عبارت را من ندیدم، اما نظیرش موجود است؛ نظیرش در محتوا این است که عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان قرآن را در صحیفه‌ای نوشته بودند و شاتی آمد آن را خورد؛ بعد نقل می‌کند که مرحوم محدث نوری نقل عنه النوري الطبرسي القول بتحريف القرآن عبارت فصل الخطاب را آورده است و ممن ذهب الي هذه القول الشيخ الجليل الاقدم فضل بن شاذان في مواضع من كتابه ببينيد فضل بن شاذان در کتاب ایضاح عبارتی دارد - که من این عبارت را در جزوه‌ای که حدود بیش از پانزده سال پیش نوشته‌ام و نکات مهمی در بحث تحریف قرآن در آن هست، آورده‌ام - که دلالت دارد بر اینکه قائل به تحریف نیست. بنابراین، این امکان وجود دارد که محدث نوری در اینجا اشتباه کرده باشد؛ و همه کتاب ایضاح را با دقت ندیده باشد و این نسبت را به فضل بن شاذان داده باشد. و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين.